شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



SHAHRARANEWS.IR

۲شنبه

سال چهاردهم
۱۹ دی ۱۴۰۱
۶ جمادی‌الثانی ۱۴۴۴
شماره ۳۸۵۶

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۸۷٪ ↓-۳° ↑۶°

صبح -۱۴ | ظهر ۳ - | عصر -۱۱ | شب ۷ -

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۳۸:۳۳
- نیمه شب شرعی ۲۲:۵۳:۴۰
- غروب آفتاب ۱۶:۳۳:۵۰
- اذان صبح فردا ۰۵:۱۳:۳۱
- اذان مغرب ۱۶:۵۴:۰۱
- طلوع آفتاب فردا ۰۶:۴۳:۰۹

آشیشال*

یک مرثیه در هفت پرده ...



گلباران محل سقوط هواپیمای اوکراینی، توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی



حامد عسگری
شاعر و نویسنده

۱-خبر که پیچید، انگار توی سرنگ سولفوریک تزریق کرده باشند توی تخم چشم‌هایم، حدود ساعت ۱۰ صبح بود که فهمیدم، پاهایم هر کدام هزار کیلو بود، دوتا ستون سیمانی یخ و ترک خورده با میلگرد استخوان‌هایی زنگ‌زده و پوک ... نوک انگشت‌هایم می‌سوخت و باید می رفتم روزنامه به هر بدبختی بود.

۲-روزنامه کربلایی بود. هیچ کس وجود نداشت توی چشم‌های دیگری نگاه کند، همه از هم چشم می‌دزدیدیم. آنی تلاقی کردن نگاه‌ها ممکن بود آبروریزی کند و پقی‌بزنی زیر گریه و وسط تحریریه به همه ثابت کنی اتفاقا مرد پایش بیفتد یک جوری گریه می‌کند که هزار زن جوان مرده هم به گرد غده‌های اشکی‌اش نرسند.

۳-هر یک دقیقه تأخیر مساوی بود با کلی تومان جریمه. صفحه یک باید می‌رسید، باید می نوشتیم چه بلایی سرمان آمده است، هنوز از گیجی غم حاج‌قاسم در نیامده بودیم که به غم پرواز اوکراین مبتلا شدیم، کلمه‌ها یاری نمی کرد. ستون و تیتر یک همه جهان شده بود هواپیمای اوکراینی و ما هم باید تیتر یک می‌زدیم. جلسه شورای تیتر برگزار شد، من پیشنهاد دادم «اصابت مصیبت». تصویب شد.

۴-محمد زنگ زد و گفت یک چیزی برایت می‌فرستم، نگاهش کن و فقط یک مصرع بگو ... قطع کرد، گوشی دینگ کرد و یک عکس آمد، خدای من، صدو هفتاد و خرده‌ای لبخند... همه مسافرهای پرواز اوکراین توی عکس بودند، با چشم‌هایی زل زده به لنز به من ... سخت بود فقط یک مصرع گفتن. یک هوولی نوشتم: آه از غمی که تازه شود با غمی دگر... و بغض امان نمی‌داد ...

۵-ذهن خیال‌پرداز بیماری دارم، مرض دارد. به لایه‌های دوم و سوم هر اتفاق خیلی بیشتر از خود متن فکر می کنم. هواپیما و مسافرانش نبودند و من داشتم به خانه‌های کوچکشان در غربت فکر می‌کردم، به پرتقال‌های توی یخچال، به همبرگرهای توی فریزر. به گلدان‌های آب نخورده، به قبض‌های پرداخت نشده، به موهای توی برس جلو آینه و ادکلن‌ها و کرم پودرها و لاک‌های نصفه نیمه ...و دری که در گلوی قفلش هیچ‌گاه کلیدی نمی‌افتد و باز نخواهد شد.

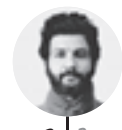
۶-از سه، چهار شب گذشته، تپش دارم، خوابم نمی برد، می روم روی تراس به روشنایی‌های شهر خیره می‌شوم. خودم را می گذارم جایش، چندثانیه فرصت داشت؟ از کجا باید استعلام می گرفت؟ مافوقش چه برخوردی با او داشته؟ الان چه حالی دارد؟ اگر حدس و گمانش درست بود و نمی‌زد و یک گوشه از این شهر را می‌زدند چه؟ برای خیلی از سؤال‌های توی سرم جوابی ندارم.

۷- هرسال این روزها به عکس کتاب تمرین برای دوتار حسین علیزاده فکر می کنم که توی چمدانی از تهران به مقصد اوکراین مثل یک مسافر بود و هیچ‌وقت روی پایه نت ننشست و ورق نخورد و نت‌های خاموشش به گوش هیچ کس نرسید.

***به لهجه مردم کویر بم، به سبزه روییده بر دوطرف جوی آب می گویند**

قصه شهر

تماشای مردگان



سلمان نظافت یزدی
شاعر و روزنامه نگار

«هر قدم که در راه زندگی برمی داریم به پیشباز مرگ می رویم و از همان لحظه که به دنیا می آییم برای مردنیم. مرگ در باطن زندگی است و به اندازه زندگی عادی است ولی با این همه پدیده عجیبی است که انگار همه چیز را دگرگون می‌کند.»
سوگ مادر-شاهرخ مسکوب

دیدن چهره جدی و بی‌رحم مرگ کی و کجا برایمان رقم می‌خورد؟ گورستان چه زمانی برایمان معنا پیدا می‌کند؟ آیا مکان می‌تواند به مرگ معنایی دیگر بدهد؟ به هرحال روزی باید با مرگ آشنا شد، در یک زمان و یک مکان اما کودکی ابهت مرگ را بیشتر می‌کند. مثل افتادن از بلندی است، مثل خالی شدن زیر پا در دریایی نامرد که می خواهد به تو بفهماند که همیشه همه چیز رنگ شادی ندارد.

اولین باری که تماشاگر مردن یا مرگ بودم، پیکری در کار نبود، نمی دانم چطور شده بود که من خودم را از میان انبوه چادرهای مشکی گریان و مردان سوگوار قطعه شهدای بهشت رضا(ع) رسانده بودم لبه گور و دیدم که مرد چیزی از خودش را به دست مرگ نرسانده. او تمام تنش را مصرف کرده بود و تنها یک استخوان ران و تکه‌های مختصری را به خاک می سپردند و وقتی خودم را از لای دست وپای زندگان بیرون کشیدم پیرزنی توی چشم هایم خیره شد و گفت: «نگاه نکن بچه جان! شب کابوس می‌بینی و ...»

اما دیر شده بودم من در حقیقت مرگ و معنای زندگی مردد شده بودم و هنوز سال‌ها پس از آن تماشا «بعد از دیدن هر کابوسی وحشتناک» با خودم می‌گویم: این کابوس تقاص خیره شدن به آن قبر و جنازه است؟

در یکی از آن کابوس ها همه چیز با هم گره خورده بود؛ «همه ما در بهشت رضا(ع) بودیم، انگار یک نفر مرده بود و باید به خاک می سپردیمش. از مسیری که من می رفتم، همه جا پر بود از اسب! از مسیری که من می‌رفتم براهنی با کلاه لبه دار بزرگش دور حوضی ایستاده بود و شعر می‌خواند، چقدر می خواستم از او عکس بگیرم که نشد، ناگهان میان کاج های قبرستان گم شد...

در بیداری جست وجو می کنم، با خودم می‌گویم براهنی حتما این شعر را می‌خوانده:

«...ما برگزیدگان مرگ بودیم
و مرگ در برابر، روشن بود آنچنان که گویی اسبی سپید
از زمینه ظلمت می درخشد
شب به دور هم می نشستیم
-همچون حیوان های کوچک ومظلوم-
طرح پشت طرح
انگار از روی غریزه می‌کشیدیم
امید به پیروزی، خرگوش خواب را
در لانه قدیمی چشم راه می‌داد
بعد به ناگهان بیدار می شدیم...»

می‌روم در صف می ایستم، عمومیم اسب سپیدی را می برد تا بشوید، اسب شیهه می‌کشد، من از خواب بیدار می شوم و بعد اسب ها در سرم می دوند و بعد اسب ها در سرم پنهان می شوند و بعد اسب‌ها تعقیبم می‌کنند تا سرمای روزی در دی‌ماه.

در بهشت رضای روزهای کودکی دویدن روی قبرها تفریحمان بود، خواندن اسم آدم ها و حساب کردن عمر آدم های زیر سنگ تمرین ریاضی بود. بهشت رضا(ع) برای من محل رویارویی آدم‌ها با مرگ است. مکان‌ها برای آدم‌ها تجسم یک مفهوم است مثلا خانه‌ای برای یک نفر تجسم خوشبختی یا میدانی برای یک نفر تجسم عشق اما بهشت رضا(ع) برای من تجسم مفهوم مرگ است، آنجا انگار مرگ مهربان است، انگار پیرزنی ملحفه‌ای سپید را روی سرت می‌کشد تا سرما نخوری.

فکر می‌کنم قبرستان‌ها برای شهرها مثل آن کتاب بزرگی است که یک نفر پروانه‌های زیادی را بینش خشک کرده است، قبرستان‌ها برای شهرها آن نقطه انباشت قصه است.

اول شخص

روایتی از رفیق دیرین رهبری

یادی از مرحوم آیت ا... هاشمی رفسنجانی، هم‌زمان با سالروز درگذشتش



آزاده چشمه سنگی
نویسنده

«هاشمی زنده است، چون نهضت زنده است» این نقل معروف امام(ره) است درباره یکی از نامدارترین شخصیت‌های انقلاب اسلامی، کسی که رهبر معظم انقلاب در پیامی که پس از درگذشتش صادر کردند از او به عنوان «رفیق دیرین و هم سنگر و همگام دوران مبارزات نهضت اسلامی» یاد کردند. اما آیت ا... اکبر هاشمی رفسنجانی از کجا و چطور به حلقه اصلی مبارزان انقلابی تبدیل شد. پدرش کشاورز بود. باغات پسته داشت و از تجارت محصولاتش امورات زندگی را به آبرومندی می گذراند. از ۹ فرزند میرزاعلی، یکی‌اش اکبر بود که از پنج سالگی در جوار پدر، خواندن و نوشتن آموخت و کمی بعد در مکتب، قرآن و گلستان و کتاب‌های درسی را فراگرفت و همین که چهارده ساله شد به همراه برادرش راهی قم شد برای ادامه تحصیلات در حوزه علمیه. او در خانه اجاره‌ای اخوان مرعشی زندگی می کرد که در همسایگی با حضرت امام(ره) در آن سال‌ها بود همین زمینه را برای تجربه او با فضای سیاست آماده کرد. او که در آن دوران از محضر استادانی همچون آیت ا... گلپایگانی، آیت ا... بروجردی و... کسب علم می‌کرد، در همان اثنا نیز تشکیل خانواده داد و با دختر حجت الاسلام والمسلمین مرعشی، وصلت کرد. با جریان ملی شدن صنعت نفت فعالیت او در حوزه سیاست آغاز شد و از سال ۳۲ با کودتای ۲۸ مرداد، نشریه «مکتب تشیع» را با همکاری شهید باهنر و مشورت امام(ره) به منظور حرکت جامعه به سمت بیداری منتشر کرد. نشریه‌ای که مسائل اجتماعی، سیاسی را از نگاه متفکران اسلامی در رقابت با اندیشه‌های مارکسیستی تحلیل می کرد. مرداد سال ۳۷ بود که سخنرانی غرای او در همدان به مذاق حکومت پهلوی خوش نیامد و به زندان افتاد. تجربه حبس در زندان‌های ساواک بارها به عناوین مختلف تکرار شد، یک بار وقتی در جریان لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی قاصد پیغام امام(ره) به علمای یزد و کرمان بود و وقتی دیگر در جریان حادثه مدرسه فیضیه. اساسنامه گروه مخفی یازده نفره از شاگردان امام(ره) که کشف شد، تحت تعقیب قرار گرفت و زندگی مخفیانه‌ای را آغاز کرد که به تألیف کتاب «اندیشه‌های اصلاحی امیرکبیر» منجر شد. او نوشتن در دوران حبس را غنیمت ارزشمندی می دانست. کتاب‌های ۲۱ جلدی «تفسیر راهنما» و ۳۳ جلدی «فرهنگ قرآن» نیز ماحصل دوران حبس در زندان‌های اوین است که با هر بار ملاقات همسرش، دفتری دویست برگی تحویل او می‌داد و دفتری تازه می‌گرفت. او سوای تألیفات و ترجمه‌های گوناگون علاقه عجیبی به خاطره‌نویسی داشت و مجموعا تا امروز بیش از ۱۰ اثر مکتوب ارزشمند از خود به یادگار گذاشته است. پس از پیروزی انقلاب و آغاز جنگ، به دستور امام(ره) شورای عالی امنیت ملی تشکیل شد و آیت ا... هاشمی رفسنجانی پس از شهادت دکتر چمران به نمایندگی از امام خمینی(ره) مأمور شد تا به بررسی واقعیات سیاسی نظامی جنگ بپردازد. در ادامه برای پیروزی رزمندگان از هیچ پشتیبانی قانونی و بودجه‌ای و تدارکاتی دریغ نکرد. در آن روزها که نماز جمعه تهران به امامت او برگزار می شد، به اشاعه اندیشه‌های امام خمینی(ره) مبنی بر دفاع سراسری و حضور داوطلبانه مردم در جبهه‌های جنگ می پرداخت و در میدان عمل نیز هنگامی که به حکم امام خمینی(ره) مأمور هماهنگی میان نیروهای مسلح ارتش و سپاه شد، با ایجاد قرارگاه خاتم الانبیا(ص) این دو نهاد را به یکدیگر نزدیک‌تر کرد. در همین حین، با در اختیار قرار دادن موشک‌های وارداتی به مهندسان داخلی، صنایع موشکی را به سمت خودکفایی هدایت کرد به طوری که تجهیز نیروی هوایی به انواع موشک‌های اسکاد، کرم ابریشم و ضدتانک نیز ثمره همین رویکرد بود. چهارسال آخر جنگ در سمت جانشینی فرمانده کل قوا، کلیه نیروها را بسیج کرد و با بررسی ابعاد گفتمان سیاسی به دنبال راهی برای کوتاه کردن دوران جنگ بود. ریاست جمهوری او در دوره‌های پنجم و ششم، به آغاز دوران سازندگی شهرت یافت و مهم‌ترین دغدغه‌اش بازسازی کشور بعد از جنگ هشت ساله بود. تأسیس دانشگاه آزاد اسلامی، ریاست مجلس، نمایندگی مردم تهران در ادوار گوناگون و ریاست مجلس خبرگان رهبری در سال‌های مختلف تنها گوشه‌ای از سمت‌های اجرایی و خدمات این یار دیرین امام و رهبری بود. او که تا سال ۱۳۸۸ با بیش از چهار صد بار اقامه نماز، رکوردار امامت نماز جمعه تهران بود، ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام را تا آخرین روز حیات خود بر عهده داشت و سرانجام در نوزدهم دی سال ۱۳۹۵ در سن هشتاد و دو سالگی بر اثر ایست قلبی از دنیا رفت و پیکرش با همراهی میلیونی مردم از دانشگاه تهران به بهشت زهرا(س) تشییع در جوار مرقد مطهر حضرت امام خمینی(ره) به خاک سپرده شد.



روایت روز

قصه مخوف صبح زمستانی «آتلانتیک»



مرتضی اخوان
روزنامه نگار

آدم‌ها عاشق قصه‌اند. قصه‌هایی که پر از تعلیق و پر از باید و نباید باشد. پر از اما و اگر و پر از چون و چرا. کافی است به ذات قصه‌گوی بشر نگاه کنید که از ازل به دنبال قصه‌گویی و روایت پر آب‌وتاب داستان‌های ساده بوده است. داستان صبح دل انگیز هتل آتلانتیک تهران هم با کوچ ابدی پهلوان، زبان به زبان این و آن به یک قصه دراماتیک معمایی بدل شد. قصه دخترکی که برای کمک گرفتن از یگانه پهلوان آن روزها به در اتاق او می‌رود، به او یک لیوان آب می‌دهد و وقتی در چشم‌هایش نگاه می‌کند از بیان حرف‌هایش سر باز می‌زند. این خط داستانی ساده دقایقی بعد به فوت پهلوان ختم می شود و قصه‌های زیادی از کیفیت مرگ او نقل دهان مردم می‌شود. گروهی می‌گویند جهان پهلوان به دلیل مشکلات خانوادگی دست به خودکشی زده و عده‌ای هم فرضیه قتل او از سوی ساواک را بعد از انقلاب مطرح می‌کنند. جهان پهلوان تختی که نامش با تاریخ گره خورده و امروز در زمره پوریای ولی‌ها و چه بسا بالاتر از آن‌هاست، در زندگی کوتاه خود که به ۳۷ سال ختم شد پستی بلندی‌های زیادی را دید. از مدال‌ها و قهرمانی‌های ورزشی‌اش تا لبخندها و مرام پهلوانی‌اش. در این بین شاید راز مرگ تختی، دراماتیک و معمایی‌ترین قسمت زندگی او باشد که هنوز وقتی از آن صحبت می‌شود یکی دو جین ایده و سناریوی سینمایی در ذهن تجسم می‌شود. ۱۷ دی سالروز فوت جهان پهلوان تختی بود که هر سال و به هنگام فرارسیدنش بحث و نظر درباره کیفیت مرگش می‌شود. روزی که زمینه‌های یکی از جذاب‌ترین قصه‌های تاریخ معاصر ایران فراهم می‌شود و راز بزرگی را در پس صبح زمستانی هتل آتلانتیک از خود بر جای می‌گذارد. اما فارغ از تمام داستان‌پردازی‌ها و گویه و واگویه‌ها، باید گفت تختی همیشه تختی ماند و شاید همین بر رازآلوده بودن مرگش افزود.



عکس روز

اقدام عملی در زمین کشاورزی

یکی از اتفاق‌های خوب این روزها در مشهد، رونمایی از سند الگوی کشت زراعی است تا تکلیف‌مان با کشاورزی در استان روشن شود. اینکه کدام محصول در کدام زمین و با چه فرآیندی کاشت شود تا کمترین آسیب و زیان متوجه کشاورزان شود.

عکس: صادق ذباح | شهرآرا

کارتون شهر



محمدرضا میرشاه‌ولد

نگهداری حیوانات خانگی در بسیاری از مواقع موجب همسایه آزاری می شود

شوخی بی‌شوخی

۱۰ درصدی که احتمالش صد درصد نیست





مهدی محمدی
طنزپرداز

رسانه‌ها از قول نایب رئیس کمیسیون اجتماعی مجلس نوشتند که افزایش ده درصدی یارانه‌ها در سال آینده در دستور کار قرار دارد. این یعنی احتمالا یارانه، ۳۰، ۴۰ هزار تومان زیادتر شود.

■ از همین تریبون خواستیم خطاب به مسئولان بگوییم راضی به زحمتتان نیستیم، حالا جدی و بدون تعارف اگر لازم دارید پیش خودتان باشد.

■ ممکن است شما از این طرف این پول را بدهید به ما مردم، ولی بعد از آن طرف به خاطر این ۳۰، ۴۰ هزارتومان، کشور با کسری بودجه شدید و بی‌سابقه روبه‌رو شود و نشود حقوق وزیران را سرموقع پرداخت کرد و آن‌ها سر ماه شرمنده زن و بچه خودشان شوند.

■ اصلا می‌شود معادل همین ۳۰، ۴۰ هزارتومان نقدی به ما مردم را به سهمیه اسپند اختصاص دهید تا اسپند دود کنیم و مانع چشم خوردن مسئولانی شویم که تورم را این‌قدر قشنگ کنترل کرده‌اند. همچنین با دود کردن اسپند قطار پیشرفت اقتصادی کشور نه پنچر می‌شود و نه حتی از ریل خارج می‌شود.

■ اگر شما این ۳۰، ۴۰ هزارتومان را به ما بدهید همین امسال هم یک کیلو تخم مرغ را با آن به ما نخواهند داد، چه برسد به سال بعد. پس بهتر نیست پیش خودتان باشد.

■ ضمنا این پول اگر قرار باشد بین ما ۷۰، ۸۰ میلیون مردم تقسیم شود به هر نفرمان آن‌قدرها نمی‌رسد ولی اگر همین مبلغ بین خود مسئولان و به عنوان پاداش بین مسئولانی که این‌قدر فکر ما هستند تقسیم شود، مبلغش بیشتر از این ۳۰، ۴۰ هزارتومان می‌شود و آن وقت می‌شود با آن یک کارهایی کرد.

■ اصلا گیریم که سال ۱۴۰۲ شد و شما هم این یارانه را واریز کردید. آن وقت مطمئن باشید خیلی از این مردم به جای اینکه به شما بگویند دست شما درد نکند، یک چیزی هم طلبکار می‌شوند و می‌گویند چرا وقتی قیمت همه چیز ۲۰۰، ۳۰۰ درصد گران شده، یارانه ما فقط ۱۰ درصد زیاد شده است؟

■ خلاصه اینکه به نظر ما بهتر است هرچه سریع‌تر این افزایش هنگفت مبلغ یارانه را از دستور کار خارج کنید و پولش را یک جای بهتری خرج کنید، جایی که به مراتب بهتر از داخل جیب ما باشد.

مناجات و حکایات

اعرابی را دیدم که پسر را همی‌گفت یا بُنَّی اِنَّک مسئولٌ یومَ القیامةِ ماذا اکتَسَبتَ و لا یُقالُ بمن انتسبتَ. یعنی تو را خواهند پرسید که عملت چیست نگویند پدرت کیست.
جامه کعبه را که می‌بوسند او نه از کرم پیله نامی شد
با عزیزی نشست روزی چند لاجرم همچنو گرامی شد

گلستان سعدی/ باب هفتم/ حکایت شماره ۸